



بصیر بی‌تا

ردپای عشق و خشونت در طلسمات

طلسمات: مدتی است پیرامون چند نسل زندگی، در دهکده‌ای کوچک، ولسوالی روس بامیان که میان دورهای ظاهر شاه، کمونیست‌ها و اندکی مهاجرین رخ می‌دهد. دو دورنمای آن کهنسب حوی خشونت‌های آنگار برای معنایی می‌گردند. عشق، آنگار تکریم‌پای می‌نماید هر چند دو نظام شاهنشین، ایستاده‌ترین اثر، خشونت‌ناهنشده‌ترین برای ایشان می‌دهد. فراسر ومان بیشتر سخن از عشق سنتی‌ای است که در نامه‌ها و تاریخ‌نویسندیدید. عشق زنده و دیوانه‌گون آن عشق‌های بازتاب یافته در این زمان همچون عشق یک‌یکه معانیست، به‌عبارت دیگر، کوه‌ها، عشق یوسف و دختر رسید عشق خلیفه‌نظامین و عشق‌های دیگر همگی از نوع حس همیشگی و آشنای علاقه به جنس مخالف است. حتی عشق‌های فراسنی نیز زیدمی شود و مابقی عشق خلیفه‌نظامین و دختر جوان که هنوز زمین شریعی برسد و نیز چند عشق دیگر از این دست که لطف‌نامه‌ها و نام‌روزی‌ها را جامع‌ان روی تصویر می‌کشند. افزون بر این عشق مرده‌ها را به یک زن متاهل دیگر عشق قوم‌مدان و چو حیات‌نقیس، عشق به آنگار عشق خلیفه‌نظامین عشق‌های چریکی می‌شود و خواب‌پر خویش از است. عشق‌های آنگار که در تکریم‌پای می‌نماند، هر دو «حس‌سناری» یک‌یکه‌اش شده که خلیفه‌نظامین معترف می‌باشند و عشق چشم‌پوش شده یعنی در جسم‌اش حسین‌نماست. گفت: «حس‌سناری» چینی‌ها چینی‌هاست که تکریم‌پای است. «طلسمات» ص ۱۷۵

عشق که چنان‌را گریه‌های می‌شود که تبدیل به عشق باخته می‌شود و بی‌شده قوم‌مدان، هر دو این قبیل‌ها را با شهادت «عشق» «بامی» کنونی می‌شناسند. قصه‌عشق آن‌ها روزی‌ها می‌گردید چیس‌ا آنگار که در باران‌ها ساخته می‌شود که قصه‌ایلی و بخت‌وریش عشق هرگز از آن‌ها رنگ می‌بازد.

این زمان که همه‌بخش تقسیم‌شد است عشق در خود به اشکال گوناگونی می‌پرورد. باز نمانی این حس‌های گوناگونی، جامعه‌مشاخص نشان گر و خود‌دهای مختلف ساکنان که سرزمین‌بیلید است که در ذات‌شان نه‌اندیش‌شده‌اند و مایه‌ور که‌های گوناگونی‌ها را روی می‌گردند. فراسر ومان‌ها را در تکریم‌پای و عشق‌های کل‌پایان می‌شود و تلاش برای دست‌بسته‌شدن درون‌شخصیت‌های‌مان مترکزی می‌شود و فوق‌علم و نام و یاد‌ها و حتی تسلط بر روی یک‌یک حیات‌نویسند. عشق‌ها دست‌کار و تکریم‌پای و عشق‌های گوناگون.

در این اثر ادبی اردو چاپ‌خوبی می‌توان لطف‌عشق آسان‌ها را یافت. لطف‌ها از دست‌خاستن به خاطر همه‌بسی‌پول‌دار بودن و قدرت‌داشتن ایستاده‌ها، رنگ‌دورستی در اواسط زمان برمی‌خوریم. این رویداد که تکریم‌پای از زخمی کردن مایلش به کل‌پای می‌گردند و باز آنگار عشق‌های معنوی به عنوان یک «جولای کر» می‌شوند تا این که با آنگار معنوی بیرون می‌شود و به‌عبارت دیگر، خانه‌های کل‌پای می‌آورد تیکه‌کبه‌فشار و در غایت می‌کنند و یکی از روزها که سخت‌گر مبارزی است در تکریم‌پای ایجاد می‌کند که به‌زخمی شدن چندتن از فشار آنگار از جمله خودت که میان می‌باید تیکه‌انگار است از بر دست و پاگر بزدل و کوچ‌پس که چاه‌های کثیف و تل‌ریک چنداول خود را معانی‌پرسد. اگر آنگار نشان یک قدم دورتر بود و رسید می‌توانست خون‌ریزی‌های آنگار را بر روی رفته بود و می‌پوشید. «امهان ص ۱۲۱» همین که مایل‌تقریب می‌رسد صف‌ها که فشار آن‌جا بود و مخالفت می‌کرد با فشار برای تیکه‌کشدن به سوی او می‌آید و زخم‌هایش را بسوزاند. چندین‌بار آنگار نشان‌ها که کاستر آن‌ها بر روی هم‌هاست از کشیده‌خون‌ریزی می‌گردند برای آنگار می‌خورد و تکریم‌پای می‌کنند. کل‌پای را تکریم‌پای که در دوربار پیر آنگار نشان برگردانید و دست‌داشتن به خاطر لطف‌ها را دست‌بسته‌بسته‌بسی‌پول‌دار بودن است که آنگار روی دورستی و هم‌پوشی می‌باشد. در لطف‌ها عشق‌ها که فشار به‌آسان می‌توانیم با آنگار نشان‌ها را روی آسان بود و تکریم‌پای و سادگی و آلودگی است و بدون پیشینه‌مشترک به آسان دیگر کمک کرد. تیکه‌ این چنین یاری است.

نشانه‌های رد پا

تابوهای فراوانی در سرزمین ما، همچون دیگر سرزمین‌ها، وجود داشته و دارد که گذر از آن‌ها چه بسیار فداکاری‌ها می‌طلبد. یکی از این تابوها سخن گفتن از عشق است که هرکسی اگر بسیار پیرامونش بپیچد، برچسبی بر او خواهند زد که گاه به بهای زندگی‌اش خاتمه خواهد یافت. اما در سرزمینی چون افغانستان، بوده‌اند و هستند کسانی که با عشق دمیخور شدند و رهایی یافتند. اما این عشق نیز تنها محدود به رابطه‌آسمانی و زمینی نمی‌باشد. انسان‌های بی‌شماری دست به دامن عشق زدند آن‌هم به خاطر انسان‌هایی که شاید هیچ‌گاه آن‌ها را ندیده بودند؛ مردان و زنانی چون گاندی، مارتین لوتر کینگ، ماندلا، خواهر ترزا و دیگران. این دسته از افراد، عشق را دو قطب تعریف شده عشق به آفریدگار و عشق به انسان دیگر نمی‌دیدند؛ برای اینان عشق را می‌شد میان همه انسان‌ها تقسیم کرد بدون این‌که نیاز به ایجاد رابطه‌بالا-پایینی، رهبر-پیرو و سلسله مراتب باشد. آن‌ها عشق را در هستی همه پدیده‌ها، انسان‌ها، جانوران می‌یافتند و تلاش برای پرورش آن داشتند. در این نبشته، از عشق به همنوع (نه الزاما عشق مرد به زن یا عشق زن به مرد)، عشق به جانوران، عشق به پدیده‌ها و روان‌بودن عشق در همه هستنده‌ها سخن گفته می‌شود. نقطه‌رویه‌روی عشق، خشونت پنداشته می‌شود، در این‌جا، رفتار و کردارها و پندارهایی است که چنین عشقی را کم‌رنگتر می‌سازد. هر چند، جا دارد دیگران بر سر این‌که رابطه عاشقانه میان دو جنس چگونه بازتاب یافته، کاری صورت پذیرد و این‌که چه چالش‌هایی در آن وجود دارد و نویسنده سنت را چگونه با آن درآمیخته تا این رابطه را به تصویر بکشد.

عشق

طلسمات جواد خاوری رمانی است پیرامون چند نسل زندگی، در دهکده‌ای کوچک، ولسوالی ورس بامیان که میان دوره‌های ظاهر شاه، کمونیست‌ها و اندکی مجاهدین رخ می‌دهد. دو دوره پسین آن که بیشتر حاوی خشونت‌های آشکار نژادی-مذهبی می‌گردد، عشق را کم‌رنگتر بیان می‌نماید. هر چند، در دوره ظاهر شاه نیز، البته در این اثر، خشونت نهادینه شده بر نژاد و ویژه‌ای را نشان می‌دهد. در سراسر رمان بیشتر سخن از عشق سنتی‌ای است که در تمام ادوار تاریخ پسندیده بوده؛ عشق زن به مرد یا بازگون آن. عشق‌های بازتاب‌یافته در این رمان همچون عشق نیکه به بلقیس، به نساء، گوهر؛ عشق یوسف به دختر سید، عشق خلیفه‌ضامن به چمن و عشق‌های دیگر، همگی از نوع حس همیشگی و آشنای علاقه به جنس مخالف است. حتی عشق‌های فراسنی نیز دیده می‌شود؛ مثلا عشق خلیفه‌ضامن به دختر چوپان که هنوز به سن شرعی نرسیده و نیز، چند عشق دیگر از این دست که رابطه نامتعارف و ناموزون را در جامعه آن روز به تصویر می‌کشد. افزون بر این، عشق مرد متأهل به یک زن متأهل دیگر، عشق قوماندان چوپه به بلقیس، عشق به آدم‌برفی، خلیفه‌ضامن عاشق آدم‌برفی می‌شود و خواب و خورش را از دست می‌دهد، یا عشق او به انگاره یک زن، نیز در این رمان دیده می‌شود. «مجسمه‌سازی نیکه باعث شد که خلیفه‌ضامن به فکر یک سرگرمی بیفتد. او عاشق مجسمه خودش شد. وقتی دید مجسمه‌اش شبیه زن است، گفت: «حتما چنین

زنی جایی هست که نیکه توانسته مرا شبیه او بسازد.» (طلسمات، ص ۲۷۵).

عشق گاه چنان فراگیر و همگانی می‌شود که تبدیل به نرد عشق‌باختن می‌شود و پیشه قوماندان. مردم این قبیل آدم‌ها را با شهرت «عاشق» یاد می‌کنند و می‌شناسند. قصه عشق آن‌ها ورد زبان‌ها می‌گردد و چه بسا افسانه‌ها که درباره آن‌ها ساخته می‌شود که قصه لیلی و مجنون پیش عشق هر یک از آن‌ها رنگ می‌بازد.

این رمان که به سه بخش تقسیم شده است عشق را در خود به اشکال گوناگونی می‌پروراند. بازنمایی این حس با نگاهی جامعه‌شناختی نشان‌گر برخوردهای مختلف ساکنان یک سرزمین، با پدیده‌ای است که در ذات‌شان نهادینه شده، اما با رویکردهای گوناگونی با آن روبه‌رو می‌گردند. سراسر رمان با گزینش زاویه دید سوم شخص مطلق / دانای کل بیان می‌شود. تلاش راوی نسبت به شکافتن درون شخصیت‌های رمان متمرکز می‌شود و وقوف عام و تام رویدادها و حتی تسلط بر زوایای گنگ و تاریک حوادث، شخصیت‌ها و دست‌کاری پیرنگ به شیوه‌ای نو.

در این اثر ادبی، در دو جا به خوبی می‌توان رابطه عشق انسان به انسان را دریافت؛ رابطه فراتر از دوست‌داشتن به خاطر هم‌مذهب بودن، پول‌دار بودن، یا قدرت‌داشتن، البته از رهگذر دوستی. در اواسط رمان برمی‌خوریم با این رویداد که نیکه پس از زخمی کردن مامایش به کابل می‌گریزد، وارد بازار مندوی به عنوان یک «جوالی‌گر» می‌شود تا این‌که از بازار مندوی بیرون می‌شود و به یکی از قمارخانه‌های کابل روی می‌آورد. نیکه که به قمارزدن عادت می‌کند در یکی از روزها که سخت گرم بازی است درگیری‌بی‌ایجاد می‌کند که به زخمی شدن چند تن از قماربازان از جمله خود نیکه پایان می‌یابد. نیکه «توانست از زیر دست و پا بگریزد و از کوچه و پس‌کوچه‌های کثیف و تاریک چنداول خود را به اتاق برساند. اگر اتاق‌شان یک قدم دورتر بود، رسیده نمی‌توانست. خون زیادی ازش رفته بود و رمق برایش نمانده بود.» (همان، ص ۳۱۴). همین‌که به اتاقش می‌رسد، صفر که قبلا آن‌جا بوده و مخالفت می‌کرده با قماربازی نیکه با شتاب به سوی او می‌آید. زخم‌هایش را با سوختاندن پارچه و گذاشتن خاکستر آن بر روی زخم‌ها مانع از تشدید خون‌ریزی می‌گردد؛ برای او پماد می‌خرد و تشویقش می‌کند تا کابل را ترک کند و دوباره به زادگاهش برگردد. این دوست‌داشتن به خاطر رابطه ناوابسته به مذهب و پیوند خونی است که از روی دوستی و مهربانی می‌باشد. در رابطه عاشقانه انسان به انسان می‌توان به یک انسان تنها از روی انسان بودنش یاری رساند و یا با او دوست شد و بدون پیشینه مشترک به انسان دیگر کمک کرد. یاری صفر به نیکه این چنین یاری است.

جای دوم در پایان رمان به چشم می‌خورد، آن‌جا که وقتی مردم نیکه را می‌دیدند خیال می‌کردند زمان به عقب برگشته است و همه به دیدار نیکه می‌آمدند تا خاطرات گذشته را مرور کنند، یعنی آن‌هایی که دل‌شان برای بیست سال پیش تنگ شده بود که به دیدار نیکه می‌رفتند؛ زمانی که نه جنگ بود، نه انقلاب و نه درگیری‌های خانمان سوز. در این‌جا مردم نه از روی این‌که نیکه پول‌دار است، صاحب قدرت شده یا به فردی روئین و مقدس مبدل شده با این‌گونه به او روی می‌آورند؛ بلکه، از این روی که او

زنده کننده نوستالژی بیست سال پیش اهالی دهکده است. «مردم جان شان را بر کف گرفته، موانع را عبور کرده، از راه‌های دور می‌آمدند. کار به جایی رسید که نیکه مجبور شد برای این که به زندگی خود هم برسد، نظمی به دیدارهای خود بدهد.» (همان، ص ۳۳۶). در این دو مورد جایی برای دوست داشتن یک انسان به خاطر چشم‌داشت‌های مادی دیده نمی‌شود. دو شخصیت بالا افرادی‌اند که خود نه از نیرویی نهانی برخوردارند که مردم را افسون زده کنند و نه با هدفی غیر انسانی مردم را به سوی خود کشانیده‌اند تا از آن‌ها بهره‌وری کنند.

عشق به خدا یا محبت نسبت به او در جامعه‌ای که طلسمات در آن شکل یافته است، تفاوت چشم‌گیری با دیگر جوامع متصور در دوره نامبرده در دیگر نقاط کشور ندارد؛ کس نیست که چله‌نشینی کند، ریاضت پیشه کرده مال و مطاع دنیا کنار بگذارد و تلاش پیوند با معشوق آسمانی را داشته باشد. ترس از عذاب و رنج بی‌پایان در جهان دیگر، جای خود را به عشق داده است. نیاکان راستین شخصیت‌های طلسمات، زن و فرزند را فراموش می‌کردند و در پی‌اش می‌رفتند تا به فنا می‌رسیدند. در دنیای طلسمات پیوندگاه میان مردم و خداوند، ملا یعقوب است که به درستی نمی‌بیند و نمی‌شنود، اما کتابی دارد که هر گاه رویداد شگفت‌انگیز تازه‌ای رخ می‌دهد، به آن مراجعه می‌کند و هر گاه باشندگان دهکده نیازمند پیروزی در نبرد یا پیش‌گیری از رویداد ناگوار باشند، به وی روی می‌آورند تا گره‌گشای کارشان باشد؛ آن‌هم از رهگذر پیاده کردن دستگاه واژگانی نامفهوم بر برش‌های کاغذ. هم‌چنین در طلسمات شما با یک نگاه، شیفته می‌شوید، دل‌تان پر می‌کشد برای این که دوست داشته باشید و دوست داشته شوید؛ انسان‌هایی که شما را به خاطر تفاوت جنسی تان دوست دارند نه به خاطر این که یک انسان هستی‌د و انسان بودن تان مهم باشد.

در مجموعه داستان گل سرخ دل‌افگار، عشق و جهانی دگرگونه توصیف می‌شود، جهانی با عشق فرائزادی، فرامذهبی و عشقی که رگه‌هایی از انسانیت در آن نهفته است. عشق در این مجموعه داستان کوتاه در داستان عشق‌بازی به بلندای خود می‌رسد. در این داستان کوتاه چند نوجوان، که در میان‌شان دختری نیز هست، به دنبال بازی‌ای هستند تا سرگرم شوند. هر یک نام بازی خاصی را می‌گیرند تا این که پای عاشقی بازی به میان کشیده می‌شود و دسته‌جمعی بر آن توافق می‌کنند. اما عاشقی بازی با چه داستانی؟ داستان خودساخته یا کهن؟ قصه‌بی که آن را زیسته‌اند یا روایتی که سینه‌به‌سینه انتقال یافته؟ «خوب است. بازی می‌کنیم. امروز عاشقی بازی می‌کنیم. حالا قصه کی را بازی کنیم؟ لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه؟» (همان، ص ۸۱). داستانی را که ما در طلسمات می‌بینیم و روایتی که شکل گرفته است، نسل امروز بیشتر از گذشته آن را درک می‌کند. مراد گفت: «بیاید قصه اسماعیل خودمان را بازی کنیم که عاشق دختر اوغان شده بود.» (همان).

عشق‌بازی یا عاشقی پیش‌بینی‌ناپذیر، تابوی نسل‌ها و سده‌ها که قرار است توسط دو جوان روستانشین شکسته شود. هر چند، این تابو تا به امروز به سنتی همه‌پسند مبدل نشده است. این دو به همدیگر نمی‌رسند، اما، عشق پنهان و درون‌گرای اسماعیل او را به یک افسانه روز مبدل می‌سازد. گفتند: «او که به معشوقش نرسید. او از ترس حتی عشق خود را اظهار نتوانست. فقط در دل عاشق بود. عشق پنهان و یک طرفه.» (همان).

بازگویی صفات و صحنه‌های رمانتیک در مجموعه گل سرخ دل‌افگار،

و رمان طلسمات، رشته‌نوشتار و چنبره عشق را استوارتر و زیباتر می‌سازد. نویسنده با بازگشت به آثار قدیمی‌اش جهانی از روایت‌های درهم‌تنیده می‌آفریند که بر قوت کار می‌افزاید؛ اما، جایگاه عشق را در دو اثر متفاوت نشان می‌دهد؛ درست همان‌گونه که در بالا گفته شد. عشق اسماعیل به توریکی، به عنوان نامی تداعی‌گر دخترانگی محض، گویای بدون مرز بودن عشق است. «خیر است که دختر اوغان است. عاشقی اوغان و هزاره ندارد.» (همان، ص ۸۴). مگر نه این که هزاره‌های بی‌شماری دل‌سپرده دختر غیر هزاره شدند و مگر نه این که پسران غیر هزاره با دختران هزاره ازدواج کردند؟ این عشق فرائزادی پل می‌زند و ناهمسانی‌های اندکی را که هر نژاد با دیگری دارد و با برجسته کردن همسانی‌ها از رهگذر دل و عشق روابط را نزدیکتر می‌کند.

خشونت

تعاریف گوناگونی از خشونت در سطوح دانشگاهی، نظامی و سیاسی و حتی تاریخی ارائه شده است. در کلیت خشونت کردار و رفتاری است هر کسی به خود، دیگر و محیط‌زیست آسیب وارد کند. در این تعریف ساده، خشونت نسبت به خود، نسبت به دیگری و نسبت به طبیعت و جهان پیرامون بیان شده است. با چنین تعریفی می‌رویم سراغ خشونت‌های ممکن که در طلسمات به روایت درآمده است. برای هر یک از سه نوع خشونت، نمونه‌هایی بازگو خواهد شد. در ادامه ببینیم که خشونت و عشق چه ردپایی از خود در طلسمات باقی گذاشته است.

خشونت نسبت به خود

در یک جهان آزاد، دموکراتیک و برابر که عدالت را انسان‌ها خود پاس می‌دارند، هیچ انسانی نسبت به خود دست به خشونت نمی‌زند. کسی دست به رفتارها و کردارهایی نمی‌زند که به بدتر شدن وضعیت زندگی روحی و روانی خودش انجام پذیرد. در چنین جهانی کسی دست به خودآزاری نمی‌زند، خودکشی نمی‌کند و زندگی بزرگترین گنجینه‌بی است که در اختیار دارد. با چنین وضعیتی ببینیم آیا نمونه‌ای از این‌گونه خشونت به چشم می‌آید یا خیر. در رمان طلسمات محمدجواد خاوری، نشان از عدم خشونت نسبت به خود یا خودآزاری دیده نمی‌شود. زندگی افراد بدون لذت‌بردن از خشونت جسمی تا پایان به پیش می‌رود به جز از آن‌جا که مادر نیکه (چمن) در ته دل می‌گوید کاش شوهرش او را بزند چرا که از لت‌وکوب شدن توسط شوهرش لذت می‌برد؛ لذتی که نه از روی خودآزاری است که از روی عشق محض به شوهرش می‌باشد.

خشونت نسبت به دیگری

این‌گونه خشونت، بازنمایی‌های متعددی در زمان دارد و نمادهای گوناگون خشونت به چشم می‌آید؛ از خشونت به همسر و زن و خشونت به مرد گرفته تا نژادپرستی‌های سامان‌مند دولت در برابر قومیت خاصی و همین‌طور شکستن حریم خصوصی افراد. همه این‌ها دست به دست هم می‌دهند تا باز نمود خشونت را از رهگذر نشان‌دادن ابعاد گوناگون زندگی باشندگان یک دهکده به تصویر در آورند. خشونت به دیگری رایج‌ترین گونه خشونت در سراسر تاریخ بوده که در پایان به حذف تاریخی، سیاسی- اجتماعی و حتی فرهنگ یک تیره نژادی و سرزمینی خاص می‌گردد.

خشونت به دیگری همیشه به این دلایل نیست، گاه ریشه‌هایی دارد که باید به آن‌ها پرداخت. جنگ‌افزار به دست گرفتن و میدل به زورگو شدن دلیل و برهان نوعی خشونت است و منطقی را در پی دارد که با آن منطق می‌گوید: به جای این که بهترین نان را به دست آورید، بهترین دختران را ببرید (طلسمات، ص ۳۱۴). از همین روست که مردم وقتی دست به خشونت می‌زنند و نزاع را انتخاب می‌کنند، زبان یکدیگر را نمی‌فهمند.

نگاه نازک‌بینانه و موشکافانه به موضوع خشونت در طلسمات نیازمند زمان بیشتری است و دانشی ویژه‌ای را از میان دانش‌های گوناگون می‌طلبد. ولی، خشونت نسبت به دیگری در رمان طلسمات خواننده را با جهانی از گونه‌های متنوع این شکل، از خشونت آشنا و روبه‌رو می‌سازد. خشونت‌هایی از قبیل خشونت بر زنان، زیر پا کردن حقوق افراد، رو آوردن به جنگ‌افزار و ارتش به مثابه گزینه برای فرمان‌روایی بر مردم، خشونت جسمی، خشونت روانی، خشونت بر کودکان و از این دست. بدین سان این جا برای آشنایی خواننده نمونه‌هایی از خشونت بر زن، روی آوردن به جنگ‌افزار و ارتش و خشونت نژادی برای واضح‌تر ساختن مسأله بیان می‌گردد.

خشونت بر زن

این گونه که از شایع‌ترین خشونت‌ها به دلیل تفاوت جنسیتی است، به همان سان که در جامعه امروزی یکی از دشوارترین چالش‌های دولت و مردم است، در دوره تاریخی طلسمات نیز به کرات، گذشته و حال را بازگو می‌کند. آن جا که بیگم، همسر پیوند، برای گرفتن زمین شوهرش مراجعه می‌کند، ملا یعقوب با لحن تویخ‌آمیزی می‌گوید «تو مرگ چه کاره‌ای؟» و در ادامه خلیفه ضامن سر راه می‌ایستد و می‌گوید «از همان راهی که آمده‌ای برگرد. ما نمرده‌ایم...» خلیفه گفت: «تو گردن بستگی می‌کنی. خودت خوب می‌دانی که زن از ملک ارث نمی‌برد.» (همان، ص ۲۶۲). در این موارد، زن با خشونت روبه‌رو می‌شود و نمی‌تواند از ملک شوهرش ارث ببرد.

نمونه‌های بارز دیگر این گونه خشونت در جاهای دیگر طلسمات آشکار به چشم می‌آید به ویژه آن جا که پیوند، نیکه و بیگم را به شکلی غیرعادی مورد لت و کوب قرار می‌دهد.

آن جا که عشق‌ورزی و همسرگزینی با توسل به زور صورت می‌گیرد و یک قوماندان عاشق دختر دوازده ساله استانجف می‌شود. «با آن که دوباره با زنش ازدواج کرده بود، عاشق دختر دوازده ساله استانجف شد. یک شب، بی‌آن که از زن و اولادش خجالت بکشد، تفنگ به دوش، رفت خانه استانجف. گفت به نام نیک دختر می‌دهی یا به نام بد؟» (همان). هر چند، می‌توان این مورد را در بخش بعدی نیز گنجانند، از آن جا که شخصیت برای رسیدن به هدفش به تفنگ روی می‌آورد.

روی آوردن به جنگ‌افزار و ارتش

شخصیت‌های رمان طلسمات به جنگ‌افزار روی می‌آورند تا هم به اهداف شخصی‌شان برسند و هم در برابر دشمن‌شان به پیروزی دست یابند. برای اهداف شخصی چنان شیفته و افسون‌زده خشونت صورت می‌گیرد که ملاها حتی خدایی دیگرگونه برمی‌گزینند، ولی این خدایان

در یک چیز مشترک‌اند و آن خشونت و کشتار است. بعد «از آن بود که گپ ویران شد. ملاها که پیش از آن دنیا را به یک جو هم نمی‌خریدند، خرهای خود را چپه نعل کردند و برای کسب نام و نان دنیا، دست به قتل و غارت زدند. خدایی که پیش از آن یکی بود، بی‌شمار شد. هر ملایی برای خود خدایی داشت که اوامرش با خدایان دیگران در تضاد بود. تنها یک امر بین همه خدایان مشترک بود: کشتار.» (همان، ص ۳۱۰). به صورت عموم، نیمه دوم طلسمات سرشار است از صحنه‌های جنگ، درگیری میان دو فرد، درگیری انسان و روی آوردن به جنگ‌افزارهای سرد و گرم برای پیروزی بر دیگری یا طبیعت.

خشونت نژادی

این گونه از خشونت همانند دیگر انواع خشونت نامبرده در بالا، در چندین و چند جای رمان به چشم می‌آید؛ از خشونت عسکرهای پیاده‌نظام که به خاطر قتل تراب ریش‌سفیدان و برخی را لت و کوب کردند؛ جایی که عسکر به زور روغن زرد می‌خورد و گوشت بره. آن جا که مشخص نبود چه کسی قاتل دنگرخان است و همه با لت و کوب فراوان و لسوال دست‌به‌دست هم دادند و نیکه را قاتل او معرفی کردند تا آن جا که اوغان‌های غزندی پارچه‌های کرباسی‌شان را می‌گذاشتند، سر دیوارها بسا دروازه‌های اهالی دهکده و اهالی ناگزیر بودند تا سال بعد پول آن را بدهند تا مبادا این اوغان‌ها شری بیافرینند که موجبات بدروزگاری اهالی دهکده را در پی داشته باشد. سال تا مدام عسکرها قریه به قریه می‌گشتند و سرشان نان می‌خوردند و ریش سفیدها را برای استنطاق به ولسوالی می‌بردند و چوب‌زده بی‌عزت می‌کردند (همان، ۲۲۷).

در پایان

ناگفته نباید گذاشت که شمه‌هایی از رئالیسم جادویی به عنوان مکتبی پرتطرفدار در جهان فارسی زبان و پل مدرن و پست‌مدرن در دنیای ادبیات داستانی، به گبرایی عشق و خشونت یاری فراوانی به ساخت این رمان رسانده است. استفاده از افسانه‌ها، روی دادن اتفاقات ناگهانی با اندکی پیش‌آگاهی و مقدمه‌چینی، چنان خواننده را شگفت‌زده می‌کند که خشونت و عشق را متفاوت می‌بیند. رئالیسم جادویی به زبان ساده همان جادو را در واژه‌ها می‌آفریند و سنت و مدرنیته را به یکدیگر پیوند می‌دهد، افسانه‌های کهن، نحوه زندگی سنتی و طنز شیرین و پنهانی نهفته در طلسمات روحیه و سرشت خشونت و عشق را به شمایلی دیگر بازنمایی می‌کند.

این عشق با نیروی افسونگر چنان به دل‌ها رخنه می‌کند که حتی ملا یعقوب پیرترین و گویا مذهبی‌ترین فرد دهکده نیز از خود بی‌خود می‌شود. ملا یعقوب می‌گفت: «وقتی بلقیس به آدم چشمک می‌زند، چه کار می‌شود کرد، و الا کسی مثل مرا به عشق چه کار؟» و یا عاشق را چنان افسارگسیخته و خشونت‌طلب می‌سازد که معشوقش را به زنجیر می‌کشد و اجازه نمی‌دهد دیگران او را ببینند تا مبادا دل از کف بدهند. جا دارد دیگران نیز در آینده پیرامون عشق با تعاریف دیگرگونه‌ای از آن بر این اثر و دیگر آثار ادبیات داستانی افغانستان کار کنند، تا بازتاب این پدیده بهتر بررسی گردد.